

معادله هرمز تغییر کرده است

بازدارندگی ایران فراتر از زمان

انفجار کشتی‌های میلیون دلاری در آب‌های تنگه هرمز در حالی واقعیت این روزهای جنوب غرب آسیاست که رئیس‌جمهور ایالات متحده، تنها راه پایان دادن به شرایط کنونی را انکار آن یافته است، انکاری که نه می‌تواند این اهرم بازدارنده را از ایران بگیرد و نه به قبل از ۹ اسفند بازگرداند.

رئیس‌جمهور ایالات متحده این روزها، خود را بی‌نیاز از توافق با ایران می‌داند و مدعی است که تنگه هرمز را هم در اختیار دارد؛ این ادعاهای «دونالد ترامپ» مبنی بر جریان عادی کشتیرانی در این آبراه حیاتی، در حالی است که آمارهای روزانه و رویدادهای میدانی تصویر کاملاً متفاوتی را به نمایش می‌گذارند. هر روز تعداد بیشتری از کشتی‌ها و نفتکش‌ها در این گذرگاه راهبردی دچار حادثه و آتش‌سوزی شده و منهدم می‌شوند.

صیانت تاریخی ایران از تنگه هرمز و اهمیت استراتژیک کنونی آن

تنگه هرمز به عنوان یک آبراه بین‌المللی، هزاران سال است که به عنوان رگ حیاتی تجارت دریایی جهان باز بوده و جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از دو کشور ساحلی این تنگه، در قانونی نانوشته از عبور و مرور و امنیت تنگه برای صدها سال نگهبانی کرده و با وجود تنش‌های مستمر منطقه‌ای، سخت‌ترین دوران تحریم‌های همه‌جانبه غرب علیه تهران و حتی دوران جنگ تحمیلی ۸ ساله عراق، ایران همواره امنیت و استمرار کشتیرانی تجاری را در این تنگه تضمین کرده بود و این تنگه همچنان مسیر اصلی انتقال نفت و گاز کشورهای منطقه به بازارهای جهانی بود. روندی که تا ۹ اسفند ۱۴۰۴ و ساعاتی قبل از آغاز حمله آمریکا و رژیم اسرائیل به ایران ادامه داشت.

واقعیتی که به عنوان بخش اصلی صورت مسئله موجود در تنگه، بارها از سوی مقامات ایران هم مورد تکرار و تأکید قرار گرفته است. اسماعیل بقائی، سخنگوی وزارت امور خارجه در هر یک از نشست‌های خبری خود و پیش از پاسخ به هر پرسشی درباره شرایط منطقه و تنگه هرمز، تصریح می‌کند که تغییر بنیادین وضعیت حقوقی و امنیتی تنگه هرمز از زمان آغاز تهاجم نظامی آمریکا و رژیم اسرائیل علیه ایران آغاز شده است. به گفته سخنگوی دستگاه دیپلماسی ایران، تا پیش از آن تاریخ، تهران با حسن نیت و مسئولیت‌شناسی، منافع انرژی جهان را صیانت می‌کرد اما تجاوز نظامی، معادله امنیت منطقه را به صورت ریشه‌ای دگرگون ساخت و این آبراه را از حالت عادی خارج کرد. بقائی تأکید می‌کند که استفاده آمریکا و رژیم صهیونیستی از این آبراه برای حمله به ایران و همچنین بهره‌گیری از مناطق مجاور در سواحل جنوبی خلیج‌فارس برای طراحی و آماده‌سازی حملات علیه ایران، عامل ایجاد بی‌ثباتی در تنگه هرمز بوده است. از نگاه ایران، نمی‌توان پیامدهای امنیتی جنگ را از علت آغاز آن جدا کرد و سپس کشوری را که در معرض حمله قرار گرفته، مسئول تمام اختلالات ناشی از جنگ معرفی کرد.

انسداد مسیرهای انتقال انرژی و نابودی روزانه نفتکش‌ها در جنوب خلیج‌فارس و تمام تبعات آن، گرچه خواست ایران نبوده و نیست اما تهران در طول ماه‌های اخیر به این یقین رسیده که تنگه هرمز می‌تواند یکی از لایه‌های بازدارندگی در برابر تجاوز آمریکا و غرب علیه کشور باشد. یقینی که مقامات ایران آن را در مسیر صیانت از امنیت و منافع ملی ایران تعریف کرده‌اند و با توجه به ماهیت این مفاهیم، تنگه هرمز هم مانند دیگر ابزارهای بازدارنده، مشمول زمان و فرسایش نخواهد شد. از منظر راهبردی، کنترل تنگه هرمز نه یک ابزار موقتی، بلکه اهرمی حیاتی و راهبردی ایران است که برای حفظ امنیت ملی کشور تحت هیچ شرایطی از آن کوتاه نخواهد آمد.

محسن رضایی، دبیر شورای عالی امنیت ملی در توضیح این دکترین دفاعی تأکید کرده است: «هیچ کشور و قدرتی قادر به بازگشایی تنگه هرمز بدون اراده ایران نیست. ایران حتی در جنگ ۸ ساله این تنگه را نبست، اما امروز صبر ما به پایان رسیده است و ایران فراتر از کنترل، بر تنگه هرمز اعمال حاکمیت می‌کند.»

رضایی همچنین در گفت‌وگویی مکتوب با رسانه آمریکایی «دراپ‌سایت نیوز» در مهرماه سال جاری تصریح می‌کند که «مدیریت هرمز یک دارایی ملی برای ماست و مسئله صرفاً دریافت عوارض نیست. موضوع اصلی امنیت است و ایران برای حفظ صلح و امنیت منطقه‌ای از این موضع عقب‌نشینی نخواهد کرد.»

در دکترین دفاعی ایران، تنگه هرمز به عنوان یکی از ابزارهای بازدارندگی، هزینه هرگونه اقدام نظامی علیه ایران از طریق ایجاد ناامنی در یکی از مهم‌ترین مسیرهای انتقال انرژی جهان را افزایش می‌دهد. از سوی دیگر امنیت منطقه‌ای و منافع اقتصادی قدرت‌های بزرگ و حتی همه کشورهای جهان را به امنیت و منافع ایران گره می‌زند تا به سیاق گذشته پیامدهای جنگ تنها به طرف‌های درگیر محدود نماند و فقط شامل محدودیت برای ایران نباشد. درنهایت در این دکترین، هرمز اهرم مذاکره برای دستیابی به تضمین‌هایی که تهران آن‌ها را برای جلوگیری از تکرار جنگ ضروری می‌داند هم قابل تعریف است؛ تضمینی به مراتب اثربخش‌تر از هر توافق و معاهده‌ای.

تنگه هرمز و تبعات توهم باز بودن آن

اظهارات صریح مسئولان ایران، ضمن تأکید بر این مهم که هرمز برای تهران دیگر مانند گذشته، بخشی از جغرافیای خود نیست، بلکه ابزار حراست از امنیت و منافع همه کشور است، ضرورت تدوین و اجرای طرحی تازه برای مدیریت این آبراه را برجسته می‌کرد و در پی همین ضرورت، جمهوری اسلامی ایران و سلطنت عمان به عنوان دو کشور ساحلی، پس از ماه‌ها گفت‌وگو به طرحی برای مدیریت این تنگه رسیده‌اند که با امضای آن ترتیبات تازه‌ای برای عبور و مرور از این آبراه اتخاذ خواهد شد که بیش از هر موضوع دیگری تأمین امنیت و منافع دو کشور، به ویژه ایران را تضمین می‌کند. طرحی که چشم‌انتظار یک تصمیم سیاسی در واشنگتن و کنار آمدن ترامپ با واقعیت موجود در تنگه هرمز است؛ واقعیتی که جنگ انتخابی، بی‌منطق و بی‌دستاورد او هم بر جهان و هم بر مردم آمریکا تحمیل کرد.

انکار شرایط موجود در تنگه هرمز در حالی است که «عرب‌نیوز» ۱۰ نوامبر (۱۹ آبان) بر مبنای آمارهای رسمی منتشر شده توسط نهادهای بین‌المللی رصد دریایی، عمق فاجعه امنیتی در این آبراه را تأیید می‌کنند و بر اساس گزارش‌های سازمان بین‌المللی دریانوردی (IMO)، از ابتدای جنگ تاکنون بیش از ۱۳۳ رخداد دریایی در خلیج‌فارس، تنگه هرمز و دریای عمان به ثبت رسیده که به کشته‌شدن ده‌ها دریانورد انجامیده است.

این روند در هفته‌های اخیر و با اطلاعات اغلب اشتباه آمریکا به کشتی‌ها و شناورها، شدت هم گرفته است و این شناورها با اعتماد به این اطلاعات، اغلب با مین‌های موجود در مسیرهای ناامن مواجه شده و دچار حادثه می‌شوند. در همین راستا، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با صدور بیانیه‌ها و هشدارهای مکرر عملیاتی، خطوط قرمز تردد دریایی را مشخص کرده و درباره تبعات عبور کشتی‌های متخلف و ناوهای پشتیبان متجاوز هشدار داده است. این هشدارها پس از آن صادر شد که ارزیابی‌های میدانی نشان داد برخی شناورها با اعتماد کورکورانه به پوشش نظامی آمریکا تلاش دارند از کریدورهای ممنوعه عبور کنند.

در جریان این تلاش‌های غیرمجاز برای عبور از مسیرهای ممنوعه، چندین فروند نفتکش غول‌پیکر حامل میلیون‌ها بشکه نفت پس از بی‌توجهی به اخطارها، در اثر برخورد با موانع و پرتابه‌های دریایی دچار انفجار و آتش‌سوزی‌های مهیب شده‌اند. گزارش‌های عملیات تجارت دریایی بریتانیا (UKMTO) و مرکز اطلاعات دریایی مشترک (JMIC)، سطح تهدید دریایی در تنگه هرمز را در بالاترین حد یعنی «سطح بحرانی و شدید» ارزیابی و اعلام کرده است که تردد در این تنگه عملاً با اختلالات ساختاری مواجه است. روابط عمومی نیروی دریایی سپاه هم تنها در یک ماه گذشته در اطلاعیه‌های متعدد از وقوع انفجار و آتش‌سوزی در چند نفتکش در مسیر جنوبی تنگه هرمز خبر داده است. سپاه علت این حوادث را برخورد شناورها با مین دریایی و بی‌توجهی به هشدارهای این نیرو عنوان کرد. واقعیت انسداد و اختلال در تنگه هرمز با روایت فرافکنانه ترامپ از باز بودن آن همخوانی ندارد اما منطق حاکم بر هر آبراهی تصریح می‌کند که معنای باز بود آن آبراه این است که کشتی‌ها به‌صورت مداوم، امن و مطمئن و بدون احساس یا درگیری با هر تهدیدی از منطقه عبور کنند. مسیرها، دسترسی به خدمات دریایی و هزینه‌ای که هر عبور و مرور در بر خواهد داشت؛ مشخص و معقول باشد. تنگه هرمز در هیچ یک از این معیارها نمی‌تواند آبراهی باز تعریف شود.

گره‌گشایی از امنیت انرژی جهان در گرو پذیرش واقعیت تنگه هرمز

اختلالات ساختاری اشاره شده، در حالی بر روند حمل‌ونقل انرژی از مسیر تنگه هرمز حاکم است که اصرار هیئت حاکمه آمریکا بر باز بودن این تنگه و در اختیار داشتن آن، تغییر در واقعیت موجود ایجاد نمی‌کند؛ شرایط کنونی بحران را فرسایشی ساخته و اقتصاد کشورهای مختلف از جمله خود آمریکا را تحت‌تأثیر قرار داده است.

کنت کاتزمن، کارشناس ارشد مسائل خاورمیانه در تحلیل‌های خود خاطرنشان می‌کند که امنیت انرژی جهان به طور ناگسستنی به اراده سیاسی تهران در خلیج‌فارس گره خورده است و هیچ نیروی نظامی فرامنطقه‌ای توان تحمیل اراده خود بر این آبراه تنگ را ندارد.

کلودیا کایزر تحلیلگر ارشد اقتصاد انرژی در مؤسسات پژوهشی اروپا هم معتقد است ادامه سیاست‌های تنش‌آفرین ترامپ و حفظ وضعیت «نه جنگ، نه صلح»، شریان‌های حیاتی نفت را به گروگان گرفته و بازارهای جهانی را با تورم بی‌سابقه و ریسک توقف کامل خطوط انتقال مواجه ساخته است.

هزینه بحران هرمز فقط متوجه کشورهایی نیست که نفت آن‌ها از این آبراه صادر می‌شود، افزایش نرخ بیمه کشتی‌ها، تغییر مسیر ناوگان، افزایش هزینه سوخت، تأخیر در تحویل کالا و نااطمینانی در قراردادهای تجاری می‌تواند به تدریج به تمام اقتصاد جهانی منتقل شود.

به گزارش ایرنا، از نگاه تهران، استفاده از اهرم تنگه هرمز برای ایجاد بازدارندگی، مشمول گذشت زمان نمی‌شود و این واقعیت راهبردی باید به رسمیت شناخته شود. محور این رسمیت‌بخشی باید مبتنی بر توافق امنیتی ایران و عمان به عنوان دو دولت جغرافیایی این تنگه تعریف شود. در صورتی که ایالات متحده و متحدانش به مسیر کنونی و زیاده‌خواهی‌های خود ادامه دهند، این جنگ فرسایشی به تدریج امنیت انرژی و ترانزیت جهانی را کاملاً منقطع خواهد کرد؛ فرآیندی که بیش از هر جای دیگر، اقتصاد ایالات متحده و متحدان غربی را گروگان ماجراجویی‌های ترامپ نگاه خواهد داشت و بهای بیشتری بر بازارهای جهانی تحمیل خواهد کرد.

دموکراسی جهنمی

علی جوانبخت‌لاله

آنچه داریم، «دموکراسیِ» صوری و در باطن «جهنم» است؛ درس تلخی از مدرسه‌های بی‌کلاس و ورزشگاه‌های بی‌تماشاگر به دست مدعیان دموکراسی. ما این واقعیت را نه برای تکرار آن راه، بلکه برای عبرت می‌گیریم.

آنچه امروز در سطح کلانِ جهانی داریم، «دموکراسی» به‌معنای صوری و فاقد روح، و «جهنم» است؛ و این، درس تلخی است که تاریخ برای ما نوشته است؛ درس همان مدرسه‌ای که دیگر کلاسی ندارد و همان ورزشگاهی که دیگر تماشاگری در آن ننشسته است. ما این درس را از همان کسی گرفتیم که خود را پرچمدار و مدعی دموکراسی می‌دانست؛ اما یک تفاوت بنیادین وجود دارد: ما این واقعیت تلخ را نه برای تقلید و ادامه همان راه، بلکه برای عبرت‌آموزی می‌گیریم.

چندین سال است که رسانه‌های غربی با لحنی آمرانه به ملت‌ها دیکته می‌کنند که «دموکراسی» تنها شکل مشروع حکومت است و هر نظامی که با صندوق رأی، پارلمان و انتخابات دوره‌ای سازگار نباشد، از دایره تمدن خارج است. اما در همین سال‌ها، دو رویداد رخ داد که هیچ‌کدام را نمی‌توان با تعارفات دیپلماتیک توجیه کرد: «دموکراسی» با نام خود، مدرسه‌ای را در میناب بمباران کرد که در آن کودکان مشغول تحصیل بودند؛ و «دموکراسی» با نامِ خود، علیه دادگاهی که خودِ غرب آن را برای محاکمه جنایتکاران جنگی ساخته بود، فرمان تحریم و فروپاشی صادر کرد.

پرسش این نوشته ساده اما بنیادین است: دموکراسی‌ای که این‌چنین عمل می‌کند، چه چیزی جز یک فرم تهی و پوچ است؟ و صورتِ تهی، وقتی به قدرت بی‌حساب برسد، چه چیزی جز جهنم می‌سازد؟

دموکراسی؛ منطق صوری یا ابزار قدرت؟

برای درک بهتر ماجرا، از یک تشبیه منطقی استفاده می‌کنیم. منطق صوری، تنها درباره «شکل» استدلال بحث می‌کند، نه «محتوا». یک استدلال می‌تواند از نظر شکلی کاملاً بی‌عیب باشد اما از نظر محتوایی، نتیجه‌ای کاملاً باطل و غیرعقلانی بدهد. فرم به‌تنهائی، درستی محتوا را تضمین نمی‌کند.

دموکراسی مدرن هم دقیقاً همین‌طور است. قاعده «یک نفر، یک رأی» یک مکانیسم شکلی است. این فرم می‌گوید چگونه تصمیم بگیریم، اما به ما نمی‌گوید چه تصمیمی بگیریم. آنچه به این فرم، معنا و جهت می‌دهد، محتوایی است که در آن جریان دارد؛ و اگر آن محتوا، عقلانیت اخلاقی و عدالت نباشد، آنچه در نهایت می‌ماند صندوقی است که هر روز پر می‌شود، اما خروجی آن چیزی جز اراده‌ی لابی‌های ثروت و قدرت نیست.

اندیشمندان بزرگی در همین سنت فکری هشدار داده‌اند. یورگن هابرماس معتقد بود مشروعیت یک تصمیم، به «قابلیت توجیه‌پذیری آن در گفتاری آزاد و برابر» وابسته است، نه صرفاً به شمارش ساده آرای اکثریت؛ و جان رالز نیز معیار عدالت را «بی‌طرفی» و «حمایت از محروم‌ترین گروه‌ها» می‌دانست. آن‌ها در برابر کسانی ایستادند که دموکراسی را به آمار و ارقام تقلیل می‌دهند. امروز همان تقلیل‌گرایی، در مقیاسی جهانی بازتولید شده است.

مدرسه میناب و منطق فرار از نظارت

در شهریور ۱۴۰۵، «هیئت مستقل بین‌المللی حقیقت‌یاب در مورد ایران» اعلام کرد دلایل معقولی دارد که نشان می‌دهد نیروهای آمریکایی مسئول دو حمله خونین بوده‌اند: حمله به دبستان «شجره طیبه» در میناب و حمله به یک مجموعه ورزشی در لامرد. این هیئت نتیجه گرفت که حملات مذکور از نوع «کورکورانه» بوده و مصداق بارز جنایت جنگی است؛ چرا که هیچ سند یا شاهدی مبنی بر استفاده نظامی از این مکان‌های غیرنظامی یافت نشد.

واکنش ساختار مدعی دموکراسی چه بود؟ تنها یک روز پس از انتشار این گزارش، ایالات متحده به‌طور رسمی از شورای حقوق بشر سازمان ملل خارج شد و این نهاد را به ترویج ادبیات ضدآمریکایی متهم کرد.

این دو رویداد را کنار هم بگذارید. نهادی که درباره جنایت جنگی گزارش داده، دقیقاً فردای انتشار گزارش، از سوی دولت متهم ترک می‌شود. اینجاست که یک واقعیت حقوقی رخ می‌نماید: نظارت را نمی‌توان با ترک نهادِ نظارت‌کننده دور زد. تعهدات حقوق بشردوستانه از عضویت در یک شورا جداست و کنوانسیون‌های ژنو با امضای یک شورا الزام‌آور نشده‌اند که با ترک آن ساقط شوند.

دیوان کیفری و کارزار برچیدن عدالت

مورد دوم حتی گویاتر است. دیوان کیفری بین‌المللی، تنها دادگاه کیفری دائمی جهان برای محاکمه نسل‌کشی و جنایات جنگی است؛ ساختاری که خودِ کشورهای غربی در اساسنامه رم معمار آن بودند. هنگامی که شعبه مقدماتی دیوان، حکم بازداشت مقامات ارشد اسرائیل را به اتهام جنایات جنگی و گرسنه‌کردن عمدی غیرنظامیان صادر کرد، واکنش آمریکا نه دفاع حقوقی، بلکه ابزار فشار و تحریم همه‌جانبه بود. تا اوت ۲۰۲۶، بسیاری از قضات و دادستان‌های این دیوان تحریم شدند و در اکتبر همان سال، تحریم‌ها به خود نهادِ دیوان گسترش یافت؛ با هدف صریح «فروپاشی گام‌به‌گام دادگاه» تا هیچ تهدیدی متوجه منافع آمریکا نباشد.

این رویکرد نشان می‌دهد که «عدالت» در نگاه این نظام‌ها به‌عنوان یک «تهدید» تعریف می‌شود. شگفت‌انگیزتر آنکه تحریم‌های اخیر، ساعاتی پس از اعطای جایزه صلح نوبل به یک قاضی پیشین دیوان اعمال شد؛ گویی خودِ زبانِ عدالت برای نظام سلطه ناخوشایند است.

استاندارد دوگانه و بحران مشروعیت

اگر بخواهیم این رفتارها را در یک قاعده خلاصه کنیم، آن قاعده این است: تعهدات بین‌المللی برای دیگران «الزام حقوقی» است و برای قدرت بزرگ «انتخاب سیاسی». وقتی نظارت به نفع قدرت‌های بزرگ است، به آن استناد می‌کنند؛ و وقتی به زیان آن‌هاست، نهاد مربوطه را ترک می‌کنند یا تحریم‌اش می‌کنند.

این همان «استاندارد دوگانه» است. نتیجه حقوقی این رویه روشن است: اگر قاعده تنها برای ضعیف‌ترها الزام‌آور باشد، دیگر قاعده نیست، بلکه امتیاز است؛ و امتیاز به‌ذات خود فاقد مشروعیت است. در حقوق اساسی میان «قانونیت» (شکلی) و «مشروعیت» (ماهوی) فاصله زیادی است؛ کارزار تحریم دادگاه، شاید با ابزارهای داخلی آمریکا «قانونی» جلوه کند، اما فاقد هرگونه مشروعیت اخلاقی و حقوقی است.

دموکراسی عروسکی و فروپاشی نظم جهانی

در نظام‌های سیاسی غربی، تصمیم‌های کلان ماحصل تعادل میان نهادهای رسمی و لابی‌های پشت‌پرده، از جمله مجتمع‌های صنعتی- نظامی است. رأی‌دهنده در پای صندوق، تنها مدیران موقت این ساختار را انتخاب می‌کند. به همین دلیل است که جنگ در دموکراسی‌های مدرن، نه یک استثنا، بلکه «ادامه سیاست با ابزارهای دیگر» است. این همان «دموکراسی عروسکی» است؛ عروسکی که زیبا حرکت می‌کند، اما ریسمان هدایتش در دستان دیگری است.

در سطح بین‌المللی نیز، این رفتارها نظم جهانی را به سوی فروپاشی اعتماد متقابل سوق داده است. دموکراسی‌ای که در بیرون قوانین را به سخره می‌گیرد، دیر یا زود در درون مرزهای خود نیز حقوق شهروندان، منتقدان و اقلیت‌ها را قربانی خواهد کرد؛ آتشی که از بیرون افروخته می‌شود، سرانجام خانه را می‌سوزاند.

بازگرداندن معیار به دموکراسی

راه‌حل، نه انکار اصل مشارکت سیاسی و دموکراسی است و نه تقدیس کورکورانه فرم‌های تهی؛ بلکه بازگرداندن چهار معیار اساسی به متن دموکراسی است:

معیار اخلاقی: رأی اکثریت هرگز مجوز کشتار غیرنظامیان و کودکان نیست.

معیار حقوقی: تصمیمات داخلی قدرت‌ها، آن‌ها را از اجرای کنوانسیون‌های بین‌المللی معاف نمی‌کند.

معیار استدلال: تصمیم مشروع باید در گفتاری آزاد و برابر قابل دفاع باشد، نه پشت توجیه خودخواهانه منفعت ملی.

معیار یکسانی: قاعده‌ای که به دیگران تحمیل می‌شود، باید خودِ قدرت‌ها را نیز ملزم کند. اگر این معیارها برقرار نشود، آنچه باقی می‌ماند همان «دموکراسی صوری و جهنمی» است؛ درس تلخی که باید آن را فقط برای عبرت آموخت، نه برای ادامه این مسیر به بن‌بست رسید.

دروغ‌هایی که آمریکا با آن‌ها جنگ به راه انداخت



مرور تجربه جنگ ویتنام و حمله به عراق نشان می‌دهد چگونه دولت آمریکا با بزرگ‌نمایی تهدیدها و طرح ادعاهای اثبات‌نشده، افکار عمومی را برای جنگ آماده کرده است؛ الگویی که به اعتقاد منتقدان، در مواجهه واشنگتن با ایران نیز تکرار شده است.

تاریخ مداخلات نظامی آمریکا یک الگوی تکرارشونده دارد: ابتدا یک تهدید بزرگ معرفی می‌شود، سپس با برجسته‌سازی اطلاعات گزینشی و ادعاهای اثبات‌نشده، افکار عمومی برای اقدام نظامی آماده می‌شود و در نهایت، جنگی آغاز می‌شود که هزینه اصلی آن را مردم کشور هدف می‌پردازند. اظهارات اخیر برنی سندرز درباره اینکه جنگ ویتنام و عراق بر پایه دروغ شکل گرفتند و جنگ علیه ایران نیز ممکن است بر همین مبنا باشد، یادآور یکی از تاریک‌ترین فصل‌های سیاست خارجی آمریکاست. اما برای فهم ماجرای ایران، باید ابتدا دو تجربه تاریخی را مرور کرد.

ویتنام؛ جنگی که با یک حادثه مشکوک آغاز شد

در اوت ۱۹۶۴، دولت لیندون جانسون مدعی شد قایق‌های اژدرانداز ویتنام شمالی به دو ناوشکن آمریکایی در خلیج تونکین حمله کرده‌اند. واشنگتن این اتفاق را حمله‌ای مستقیم به نیروهای خود معرفی کرد و از کنگره خواست مجوز لازم برای گسترش عملیات نظامی در ویتنام را صادر کند. کنگره نیز قطعنامه خلیج تونکین را تصویب کرد؛ قطعنامه‌ای که عملاً دست رئیس‌جمهور را برای گسترش عملیات نظامی باز گذاشت. اما بعدها اسناد محرمانه پنتاگون نشان دادند که روایت دولت آمریکا درباره حمله دوم، به‌شدت محل تردید بوده و شواهد کافی برای وقوع آن وجود نداشته است. حتی بررسی‌های بعدی نشان دادند که اطلاعات و گزارش‌های عملیاتی به‌گونه‌ای تفسیر و ارائه شده بودند که برداشت موردنظر دولت جانسون را تقویت کنند. در واقع، حادثه‌ای که به‌عنوان توجیه سیاسی گسترش جنگ استفاده شد روشن و قطعی نبود. نتیجه چه شد؟ آمریکا وارد یکی از طولانی‌ترین و پرهزینه‌ترین مداخلات نظامی تاریخ خود شد؛ جنگی که میلیون‌ها قربانی ویتنامی و ده‌ها هزار کشته آمریکایی بر جای گذاشت.

عراق؛ سلاح‌های کشتار جمعی که پیدا نشدند

در سال ۲۰۰۳، دولت جورج بوش پسر با ادعای وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق، حمله نظامی به این کشور را آغاز کرد. مقام‌های آمریکایی مدعی بودند صدام حسین دارای ذخایر سلاح شیمیایی و بیولوژیک است و در مسیر دستیابی به توانایی هسته‌ای قرار دارد. حتی ادعاهایی درباره ارتباط حکومت عراق با القاعده مطرح شد تا خطر عراق برای امنیت آمریکا را بزرگ‌تر جلوه کند. کالین پاول وزیر خارجه وقت آمریکا در فوریه ۲۰۰۳ در شورای امنیت سازمان ملل حاضر شد و با نمایش تصاویر ماهواره‌ای و ارائه اطلاعات ادعایی، تلاش کرد ضرورت حمله به عراق را اثبات کند. اما پس از اشغال عراق، بازرسی‌های گسترده نتوانستند زرادخانه فعال سلاح‌های کشتار جمعی مورد ادعای واشنگتن را پیدا کنند. کمیسیون تحقیق درباره اطلاعات تسلیحاتی عراق نیز بعداً نتیجه گرفت که ارزیابی‌های اطلاعاتی آمریکا درباره برنامه‌های تسلیحاتی عراق با خطاهای جدی مواجه بوده است. به این ترتیب، یکی از مهم‌ترین توجیهات جنگ فرو ریخت؛ اما دیگر دیر شده بود. عراق اشغال شده بود، ساختار حکومتی آن فروپاشیده بود و میلیون‌ها نفر با پیامدهای جنگ، ناامنی و بی‌ثباتی دست‌وپنجه نرم می‌کردند. این تجربه یک پیام روشن داشت: وقتی یک دولت تصمیم خود را برای جنگ گرفته باشد، ممکن است اطلاعات را برای توجیه تصمیم سیاسی خود به کار بگیرد.

ایران؛ تهدید فوری یا بهانه‌ای برای جنگ؟

دونالد ترامپ برای توجیه سیاست نظامی خود علیه ایران، چند ادعای اصلی را مطرح کرده است: نزدیک بودن ایران به ساخت سلاح هسته‌ای، تلاش برای بازسازی تأسیسات هسته‌ای، توسعه موشک‌هایی که به‌زودی خاک آمریکا را هدف قرار می‌دهند و ایجاد یک تهدید فوری علیه نیروهای آمریکایی. اما وقتی این ادعاها را در کنار گزارش‌های اطلاعاتی، ارزیابی نهادهای تخصصی و اظهارات مقام‌های آمریکایی قرار می‌دهیم، تصویر کاملاً متفاوتی شکل می‌گیرد. اول؛ ادعای تهدید فوری هسته‌ای: ترامپ بارها مدعی شده است که ایران در آستانه دستیابی به سلاح هسته‌ای قرار دارد و باید پیش از آنکه دیر شود، جلوی این اتفاق را گرفت. اما غنی‌سازی اورانیوم و ساخت بمب هسته‌ای دو موضوع متفاوت‌اند. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در گزارش ۳۱ مه ۲۰۲۵ اعلام کرده بود که شواهد معتبری از وجود یک برنامه ساختاریافته و اعلام‌نشده جاری برای تولید سلاح هسته‌ای در ایران در اختیار ندارد. این تفاوت بسیار مهم است؛ وجود نگرانی درباره برنامه هسته‌ای ایران، به‌معنای اثبات تصمیم ایران برای ساخت بمب یا وجود تهدید فوری هسته‌ای نیست.

حتی استیو ویتکاف، نماینده ویژه ترامپ، در فوریه ۲۰۲۶ مدعی شد ایران شاید تنها یک هفته با دستیابی به مواد لازم برای ساخت بمب فاصله داشته باشد. اما کارشناسان کنترل تسلیحات این ارزیابی را گمراه‌کننده دانستند؛ زیرا رسیدن به مواد با غنای بالا به‌تنهائی به‌معنای تولید سلاح هسته‌ای نیست و مراحل فنی و تسلیحاتی دیگری نیز لازم دارد.

دوم؛ موشک‌هایی که قرار بود به خاک آمریکا برسند: ترامپ در سخنرانی سالانه خود در کنگره در فوریه ۲۰۲۶ ادعا کرد ایران در حال ساخت موشک‌هایی است که به‌زودی می‌توانند خاک آمریکا را هدف قرار دهند. اما خبرگزاری رویترز در گزارشی در ۲۶ فوریه، به نقل از سه منبع آگاه از ارزیابی‌های اطلاعاتی آمریکا، اعلام کرد این ادعا پشتوانه اطلاعاتی ندارد و اغراق‌آمیز است. گزارش آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا نیز نشان می‌داد ایران در صورت تصمیم به توسعه چنین قابلیتی، ممکن است تا سال ۲۰۳۵ به موشک بالستیک قاره‌پیما با توان عملیاتی نظامی دست پیدا کند. یعنی آنچه ترامپ به‌عنوان تهدید نزدیک و فوری معرفی می‌کرد، در ارزیابی اطلاعاتی آمریکا یک احتمال مشروط با افقی حدود یک دهه بود. سناتور تیم کین نیز صریحاً اعلام کرد هیچ تهدید فوری از جانب ایران وجود نداشته که اعزام نیروهای آمریکایی به جنگ را توجیه کند.

سوم؛ تهدید فوری ایران علیه نیروهای آمریکایی: ترامپ برای توجیه عملیات نظامی، از ضرورت مقابله با تهدید فوری ایران علیه نیروهای آمریکایی هم سخن گفت. اما این‌جا با یکی از مهم‌ترین تناقض‌های روایت واشنگتن روبه‌رو می‌شویم. خبرگزاری رویترز در دوم مارس ۲۰۲۶ گزارش داد مقام‌های دولت ترامپ در جلسه توجیهی محرمانه به کارکنان کنگره اعلام کرده‌اند که اطلاعات موجود هیچ نشانه‌ای از برنامه ایران برای آغاز حمله پیش‌دستانه علیه نیروهای آمریکایی نشان نمی‌دهد. شبکه ای‌بی‌سی نیوز نیز همین موضوع را تأیید کرد و نوشت ارزیابی اطلاعاتی ارائه‌شده به کنگره با بخشی از ادعاهای قبلی ترامپ درباره تهدید قریب‌الوقوع ایران تناقض داشته است.

به‌بیان روشن‌تر، دولت آمریکا برای افکار عمومی از تهدید فوری سخن می‌گفت، اما در جلسات محرمانه با نمایندگان کنگره، شواهد اطلاعاتی چنین تهدیدی را تأیید نمی‌کردند. این تناقض‌ها تصادفی نیستند. وقتی یک دولت برای توجیه اقدام نظامی، تهدیدهای احتمالی و بلندمدت را به خطرهای فوری تبدیل می‌کند، در واقع مرز میان ارزیابی امنیتی و تبلیغات جنگی را از بین می‌برد.

ایران قربانی یک روایت‌سازی سیاسی است

اظهارات برنی سندرز در این میان اهمیت دارد؛ نه به این دلیل که او تنها منتقد سیاست ترامپ است، بلکه چون نشان می‌دهد تردید درباره روایت رسمی دولت آمریکا حتی در داخل ساختار سیاسی این کشور هم جدی است. ویتنام با یک روایت مخدوش آغاز شد، عراق با ادعاهایی که بعدها بی‌اساس بودن آن‌ها روشن شد و حالا درباره ایران نیز ادعاهای کلیدی دولت آمریکا با پرسش‌های جدی و تناقض‌های اطلاعاتی روبه‌روست. اما یک تفاوت اساسی وجود دارد: ایران عراق سال ۲۰۰۳ نیست. ایران کشوری با جمعیت، وسعت جغرافیایی، توان دفاعی، ظرفیت موشکی و موقعیت ژئوپلیتیکی متفاوت است. تصور اینکه می‌توان با چند حمله نظامی، اراده سیاسی و توان دفاعی ایران را از بین برد، محاسبه‌ای به‌شدت پرهزینه و خطرناک است. درس ویتنام و عراق روشن است: دروغ می‌تواند آغازگر جنگ باشد، اما نمی‌تواند واقعیت‌های میدان را تغییر دهد.

به گزارش فارس، آمریکا ممکن است بتواند با قدرت رسانه‌ای و سیاسی خود برای جنگ توجیه بسازد، اما نمی‌تواند با روایت‌سازی، حقایق را برای همیشه پنهان کند. این بار نیز تاریخ درباره تصمیم واشنگتن قضاوت خواهد کرد؛ نه بر اساس سخنرانی‌های ترامپ، بلکه بر اساس واقعیت‌هایی که در میدان و در اسناد آشکار خواهند شد.